

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان با افتخار تقدیم می کند

زبان عمومی

مشترک کلیه رشته‌ها

از سری کتاب‌های کمک آموزشی کارشناسی ارشد

مریم رمضان‌نیا

مؤسسه آموزش عالی آزاد



ماهان

www.mahan.ac.ir

- سرشناسه : مریم رمضان نیا ۱۳۶۰
- عنوان : زبان تخصصی
- مشخصات نشر : تهران، مشاوران صعود ماهان، ۱۴۰۱
- مشخصات ظاهری : ۴۲۳ صفحه رحلی
- فروست : سری کتابهای کمک آموزشی کارشناسی ارشد
- شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۹-۴۴۹-۵
- وضیعت فهرست نویسی : فیبای مختصر
- یادداشت : این مدرک در آدرس <http://opac.nali.ir> قابل دسترسی است



زبان عمومی

- ناشر : مشاوران صعود ماهان
 - مدیر مسئول : هادی سیاری - مجید سیاری
 - مدیر برنامه ریزی و تولید : سمیه بیگی
 - به قلم : مریم رمضان نیا
 - نوبت و تاریخ چاپ : سوم / ۱۴۰۱
 - شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
 - قیمت : ۴/۳۹۰/۰۰۰ ریال
 - شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۹-۴۴۹-۵
- نشانی: تهران، خیابان ولی عصر - بالاتر از تقاطع مطهری - جنب بانک ملی پلاک ۲۰۵۰ شماره تماس: ۸۸۱۰۰۱۱۳-۴

«ن والقلم و ما یسطرون»

کلمه نزد خدا بود و خدا آن را با قلم بر ما نازل کرد. به پاس تشکر از چنین موهبت الهی، موسسه ماهان درصدد برآمده است تا در راستای انتقال دانش و مفاهیم با کمک اساتید مجرب و مجموعه کتب آموزشی خود برای شما داوطلبان ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد، گام موثری بردارد. امید است تلاش‌های خدمتگزاران شما در این موسسه پایه‌گذار گام‌های بلند فردای شما باشد. مجموعه کتاب‌های کمک آموزشی ماهان به‌منظور استفاده داوطلبان کنکور کارشناسی ارشد سراسری و آزاد تالیف شده‌اند. در این کتاب‌ها سعی کرده‌ایم با بهره‌گیری از تجربه اساتید بزرگ و کتب معتبر داوطلبان را از مطالعه کتاب‌های متعدد در هر درس بی‌نیاز کنیم.

دیگر تالیفات ماهان برای سایر دانشجویان به‌صورت ذیل می‌باشد:

مجموعه کتاب‌های ۸ آزمون: شامل ۵ مرحله کنکور کارشناسی ارشد ۵ سال اخیر به همراه ۳ مرحله آزمون تالیفی ماهان همراه با پاسخ تشریحی می‌باشد که برای آشنایی با نمونه سوالات کنکور طراحی شده است. این مجموعه کتاب‌ها با توجه به تحلیل ۳ ساله اخیر کنکور و بودجه‌بندی مباحث در هر یک از دروس، اطلاعات مناسبی جهت برنامه‌ریزی درسی در اختیار دانشجو قرار می‌دهد.

بدین‌وسیله از مجموعه اساتید، مولفان و همکاران محترم خانواده بزرگ ماهان که در تولید و به‌روزرسانی تالیفات ماهان نقش موثری داشته‌اند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نماییم. دانشجویان عزیز و اساتید محترم می‌توانند هرگونه انتقاد و پیشنهاد درخصوص تالیفات ماهان را از طریق سایت ماهان به آدرس mahan.ac.ir با ما در میان بگذارند.

سخن مؤلف

سپاس پروردگار را سزاست که توفیق تهیه این کتاب را به اینجانب عطا نمود.
سپاس از کلیه فرهیختگانی که مرا در تهیه و جمع آوری این مجموعه یاری کرده اند، به ویژه جناب آقایان دکتر سیاری و مهندس سیاری مدیران محترم موسسه ماهان.
از آنجایی که احساس کردم که در این دوران بسیاری از دانشجویان گرامی و متفکران فردا به دنبال فراگیری زبان انگلیسی می باشند برآن شدم که به گردآوری این

مجموعه بپردازم.

رسالت اینجانب در این مجموعه پشتیبانی و تامین نیازهای داوطلبان محترم کارشناسی ارشد و دکتری می باشد و سعی شده است علاوه بر آنان کلیه داوطلبان در کلیه سطوح و گرایش های مختلف بتوانند مطلوب ترین بهره را از این مجموعه کسب نمایند.
توصیه اینجانب به دانشجویان گرامی این است که سعی نمایید کلیه بخش های این مجموعه را اعم از لغات و گرامر موازی با هم به خوبی مطالعه نمایند. عزیزان آنچه که در پیش رو دارید حاصل تلاش و زحمات مستمر اینجانب می باشد و لازم به ذکر است که هیچ مجموعه ای عاری از نقص نمی باشد.
با تشکر از خانواده عزیزم که مرا در تهیه این مجموعه با حمایت صمیمانه خود یاری داده اند به ویژه فرزند عزیزم «مهندس پارسا نیکوسیر».
با آرزوی موفقیت و پیشرفت برای همه ی شما دانشجویان گرامی.

با احترام
تقدیم به مادرم،
بلند تکیه گاهم،
که دامان پرمهرش یگانه پناهم است.
مهربانی که اندیشیدن را از او آموختم.

و

تقدیم به
روح عزیز پدرم
اول استادم ،
بزرگواری که الفبای زندگی را از او آموختم.

مریم رمضان نیا

موسسه آموزش عالی آزاد



ماهان

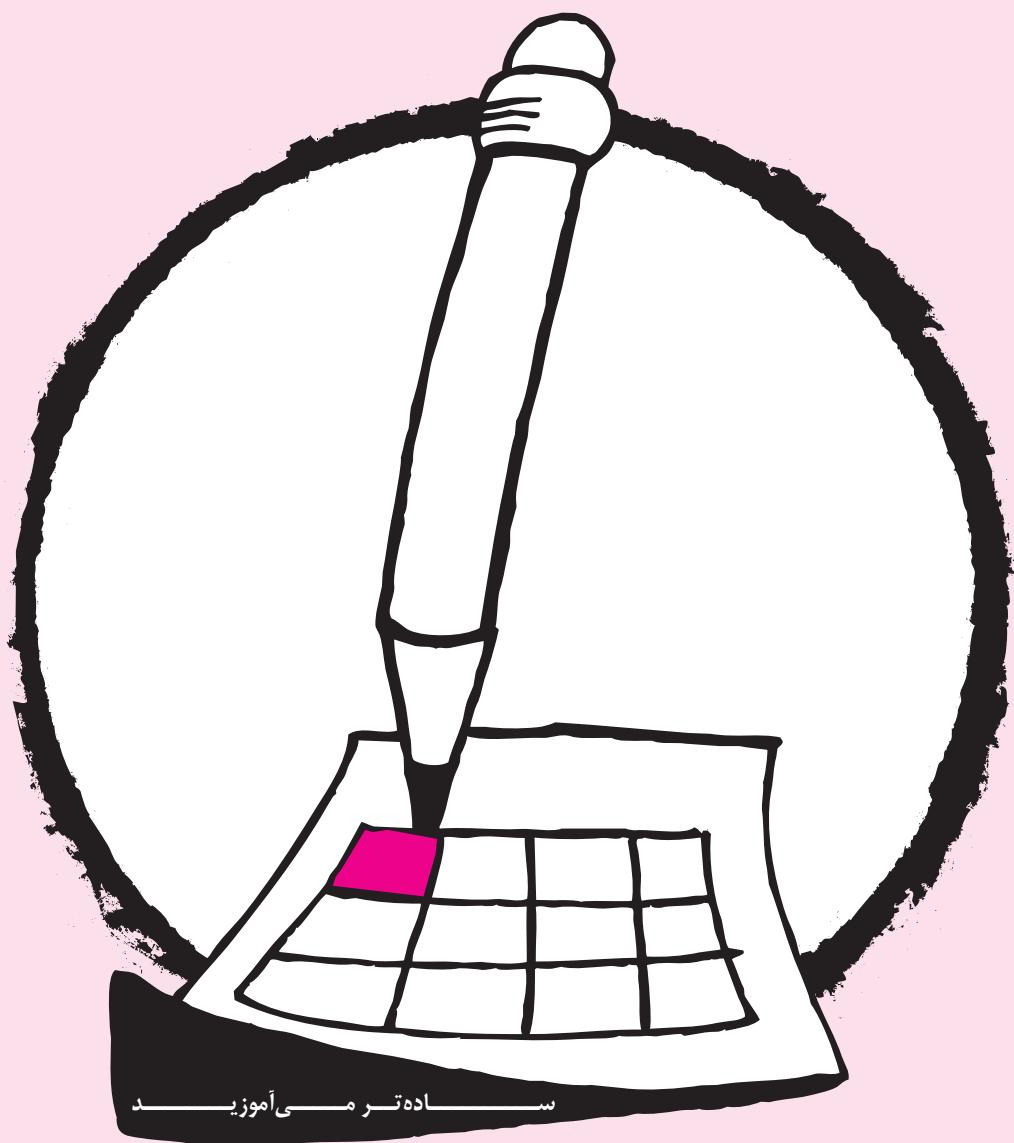
www.mahan.ac.ir

Part I

- ۱۱ ارائه مجموعه‌ای منتخب از لغات کتاب‌های منبع زبان عمومی کارشناسی ارشد دکتری شامل:
1. 504 Absolutly Essential words
 2. Essential words for the TOEFL
 3. 1100 WORDS
 4. Vocabulary for the high school students
- ۱۲۷ تست‌های تالیفی مربوط به منابع مذکور با پاسخنامه تشریحی
- ۱۴۴ افعال دو کلمه‌ای، اصطلاحات فعلی با حروف اضافه مخصوص
- ۱۵۵ تست‌های منتخب مربوط به افعال دو کلمه‌ای و اصطلاحات فعلی
- ۱۵۹ تست‌های واژگان کنکور به صورت طبقه‌بندی شده از سال ۱۳۸۵ تا سال ۱۳۹۶ با پاسخنامه تشریحی
- ۲۶۳ تست‌های واژگان کنکور به صورت طبقه‌بندی شده سال ۱۳۹۷ با پاسخنامه تشریحی

Part II

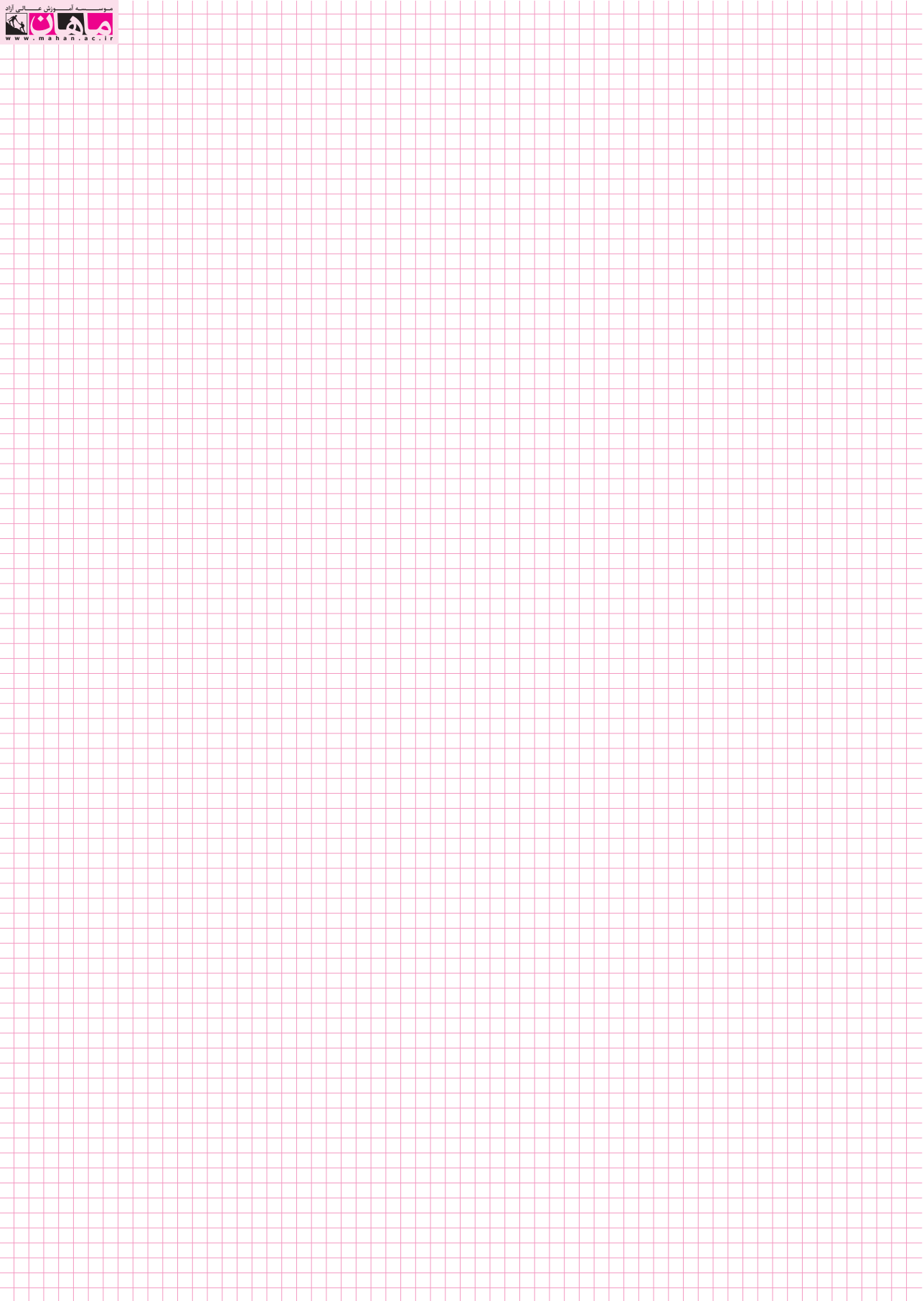
- ۲۶۵ گرامر
- ۲۶۶ زمان‌ها
- ۲۶۷ مجهول‌ها
- ۲۷۹ توالی افعال (شکل فعل دوم در جمله)
- ۲۸۳ جملات شرطی
- ۲۸۸ انواع تطابق در جملات انگلیسی
- ۲۹۴ جملات سببی و انواع آن
- ۲۹۷ ضمائر موصولی
- ۳۰۶ ساختارهای موازی در جملات زبان انگلیسی
- ۳۰۹ معکوس کردن در جملات زبان انگلیسی
- ۳۱۲ افعال بی‌قاعده در زبان انگلیسی
- ۳۱۷ حروف اضافه
- ۳۲۷ تست‌های گرامر کنکور به صورت طبقه‌بندی شده از سال ۱۳۸۵ تا سال ۱۳۹۶ با پاسخنامه تشریحی
- ۴۱۵ تست‌های گرامر کنکور به صورت طبقه‌بندی شده سال ۱۳۹۹ با پاسخنامه تشریحی



ساده‌تر می‌آموزید

Part I

بخش اول
واژگان



Chapter 1

VOCABULARY

1 Promote

- I) The officer was **promoted**.
II) In order to **promote** world peace.

(۱) ترویج کردن (۲) ارتقاء دادن / ترفیع دادن

به آن افسر ترفیع داده شد.
به منظور ترویج صلح جهانی

2 Cease

Synonym(s): stop

- I) The snow **ceased** and once again the sun is shining.

متوقف کردن / شدن / بند آمدن

برف بند آمد و بار دیگر خورشید می درخشد.

3 Hierarchy

- I) The pop is on top of the Catholic **hierarchy**.

سلسله مراتب / پایگان

پاپ اعظم از لحاظ سلسله مراتب بالای کلیسای کاتولیک قرار دارد.

4 Allegiance

Synonym(s): loyalty

- I) Soldiers must swear **allegiance** to the King.
II) The oath of **allegiance** to the Flag.

وفاداری / پیروی

سربازان می باید به پادشاه سوگند وفاداری بخورند.
سوگند وفاداری به پرچم

5 Doubt

Synonym(s): hesitate

- I) I **doubt** whether he will come today.
II) Do you **doubt** his predictions?

شک / تردید / تردید داشتن

شک دارم که او امروز بیاید.
آیا به پیش بینی های او شک دارید؟

6 Vast

Synonym(s): huge / gigantic

- I) The **vast** majority of students attend private funded schools.

اکثریت عظیمی از دانش آموزان در مدارس غیردولتی شرکت می کنند.

- II) We took a trip to a **vast** desert last summer.

ما تابستان گذشته به یک بیابان وسیع سفر کردیم.

عظیم / وسیع

- 7 Wary** Synonym(s): cautious **محتاط**
 I) Ali is a **wary** politician. علی یک سیاستمدار **محتاط** است.
 II) she cast a **wary** look at me. او نگاه **محتاطانه‌ای** به من کرد.
-
- 8 Nourish** Synonym(s): foster / feed **(۱) تغذیه کردن / خوراک دادن (۲) پروردن / پرورش دادن**
 I) Blood **nourishes** the tissues. خون بافت‌ها را **تغذیه** می‌کند.
 II) His poetry **nourished** in us the dream of liberty. اشعار او خواب و خیال آزادی را در ما **پرورش داد**.
-
- 9 Aware** Synonym(s): alert **آگاه / مطلع**
 I) I was **aware** of the risks at that country. من از خطرات موجود در آن کشور **مطلع** بودم.
-
- 10 Curriculum** Synonym(s): syllabus **برنامه آموزشی**
 I) The **curriculum** includes dance and music classes today.
 امروز **برنامه آموزشی** شامل کلاس‌های رقص و موسیقی می‌باشد.
-
- 11 Fertile** Synonym (s): productive **(۱) حاصل خیز (۲) دارای قابلیت تولید نسل**
 I) The land was **fertile**, and a good crop was a near certainty.
 این دره خیلی **حاصل خیز** بود و یک محصول خوب تقریباً قطعیت است.
 II) Overly **fertile** families add to over population. خانواده‌های **پر زاد و ولد** ازدیاد جمعیت را تشدید می‌کند.
-
- 12 Withstand** Synonym (s): resist **مقاومت کردن / ایستادگی کردن / تحمل کردن**
 I) The city was not capable of **with standing** prolonged siege.
 شهر قادر نبود یک محاصره طولانی را **تحمل** کند.
-
- 13 Arid** Synonym (s): barren **(۱) خشک / لم یزرع (۲) ناموفق**
 I) This valley is so **arid** that nothing can grow there.
 این دره آن قدر **خشک** است که هیچ چیزی آن جا رشد نمی‌کند.
 II) His speech was long and **arid**. سخنرانی او طولانی و **خشک و بی‌روح** بود.
-
- 14 Frugal** Synonym (s): thrifty **صرفه‌جو / مقتصد / مقرون به صرفه**
 I) My mother is a **frugal** woman. مادرم زن **صرفه‌جویی** است.
-
- 15 Substantial** Synonym (s): considerable **قابل توجه**
 I) The survey shows a **substantial** difference between the opinions of men and women.
 مطالعات تفاوت **قابل توجهی** را میان نظرات آقایان و خانم‌ها نشان می‌دهد.
-
- 16 Cautious** Synonym (s): careful / wary **محتاط / هوشیار**
 I) She's a **cautious** swimmer. او شناگر **محتاط** است.

17 **Oppress**

(۱) ظلم کردن / ستم کردن (۲) ناراحت کردن

I) He was **oppressed** by the thought of another failure. فکر يك شكست ديگر او را رنج داد.

18 **Notion**

Synonym (s): idea / opinion

نظر / عقیده / تصور

I) I have no adequate **notion** of what the fifth dimension means. من تصور کافی درباره بعد پنجم ندارم.

19 **Imply**

Synonym (s): suggest

(۱) دلالت ضمنی (غیرمستقیم) داشتن (۲) متضمن چیزی بودن / مستلزم بودن

I) Democracy **implies** a respect for individual liberties. دموکراسی متضمن احترام برای آزادی‌های شخصی می‌باشد.
II) Did her silence **imply** consent? آیا سکوت او بر رضایتش دلالت می‌کرد؟

20 **Fortify**

Synonym (s): reinforce

تقویت کردن / نیرومند کردن

I) We **fortified** the cracked walls of the building with buttresses. ما دیوارهای ترک خورده ساختمان را با پشتبند تقویت کردیم.

21 **Suspend**

(۱) متوقف ساختن (۲) تعلیف کردن از کار یا شغل (۳) معلق کردن (آویزان کردن)

I) Talks between the two ministers have now been **suspended**. گفتگوها میان دو وزیر هم اکنون متوقف گردیده است.
II) This law has been **suspended** for sometime. این قانون مدتی است که به حالت تعلیق درآمده است.

22 **Defy**

Synonym (s): disobey

(۱) سرپیچی کردن / نافرمانی کردن (۲) غیرقابل توصیف یا فهم بودن

I) It is wrong to **defy** the orders of a superior officer. سرپیچی کردن در مقابل دستورات افسر ارشد درست نیست.

23 **Expand**

Synonym (s): enlarge

گسترش یافتن / توسعه یافتن / منبسط شدن

I) The air in the balloon **expands** when heated. هنگامی که هوای داخل بالن داغ می‌گردد، منبسط می‌شود.
II) An eagle **expands** its wings. عقاب بال‌های خود را می‌گستراند.

24 **Casual**

Synonym (s): relaxed informal temporary

(۱) بی‌توجه / بی‌تفاوت (۲) غیررسمی (۳) موقتی

I) Ali felt more comfortable in **casual** clothes. علی در لباس‌های غیررسمی راحت‌تر بود.

25 **Surpass**

Synonym (s): exceed

فراتر رفتن / متجاوز شدن / بهتر بودن

I) Parsa **surpassed** all his contemporaries in learning. از نظر دانش بر همه معاصران خود پیشی گرفت.

26 **Penetrate**

Synonym (s): pierce

(۱) نفوذ کردن، رخنه کردن (۲) درک کردن / پی بردن

I) Explorers **penetrated** deep into unknown regions. کاوشگران به اعماق نواحی ناشناخته نفوذ کردند.
II) The cold **penetrated** his bones. سرما به استخوان‌های او رخنه کرد.

- 27 **Ample** Synonym (s): sufficient **کافی / بیش از حد کافی**
 I) This skirt is not **ample** enough. این دامن به اندازه کافی گشاد نیست.
-
- 28 **Feign** Synonym (s): pretend **وانمود کردن / تظاهر کردن**
 I) Maryam **feigned** to be asleep. مریم وانمود کرد که خواب است.
-
- 29 **Fundamental** Synonym (s): basic **اساسی / بنیادی**
 I) We need to make **fundamental** changes to the way in which we treat our environment. ما نیاز به ایجاد تغییرات **اساسی** در نحوه رفتار با محیط مان داریم.
-
- 30 **Indiscriminate** Synonym (s): disorganized **نسنجیده / فاقد طرح و برنامه / بدون تبعیض**
 I) An **indiscriminate** massacre of women and children, young and old was terrible. کشتار **بدون تبعیض** زن و بچه و پیر و جوان وحشتناک بود.
-
- 31 **Amend** Synonym (s): modify **تغییر دادن / اصلاح کردن**
 I) Programs written in languages such as BASIC are very easy to edit and **amend**. برنامه‌هایی که به زبان‌هایی نظیر Basic نوشته می‌شوند، به راحتی قابل ویرایش و **اصلاح کردن** می‌باشند.
-
- 32 **Biased** Synonym (s): unfair **دارای کشش و گرایش به یک سمت / تعصب / سوگیری**
 I) They were **biased** against women. آن‌ها نسبت به زن‌ها **تعصب** داشتند.
-
- 33 **Paradigm** Synonym (s): pattern / prototype **الگو / مدل / نمونه**
 I) Some of these educators are hoping to produce a change in the current cultural **paradigm**. برخی از این مدرسین امیدوار به ایجاد تغییری در **الگوهای** فرهنگی جاری می‌باشند.
-
- 34 **Counter** Synonym (s): oppose **(۱) مقابله کردن (۲) شمارشگر (۳) پیشخوان**
 I) He acted **counter** to the wishes of his father. (با او **مقابله** کرد). او برخلاف خواسته‌های پدرش عمل کرد.
-
- 35 **Discriminate** Synonym (s): distinguish **(۱) تبعیض قائل شدن (۲) تمایز قائل شدن (تشخیص تفاوت)**
 I) Colorblind people cannot **discriminate** colors. اشخاص کوررنگ قدرت **تمایز قائل شدن** بین رنگ‌ها را ندارند.
-
- 36 **Thrust** Synonym (s): push / main idea **(۱) فشار دادن (چپاندن) / نیروی رانش (۲) ایده اصلی**
 I) He **thrust** his gloves into his pocket. دستکش‌های خود را در جیبش **چپاند**.
 II) Kaveh **thrust** the chair forward. کاهو صندلی را جلو **کشید**.
-
- 37 **Pursue** Synonym (s): chase **دنبال کردن (پیگیر بودن) / تعقیب کردن**
 I) The cat **pursued** the mouse. گربه موش را **تعقیب** کرد.

38 **Unanimous** Synonym (s): united متفق القول / هم عقیده

I) After a lengthy discussion we reached a **unanimous** decision on the proposal.

پس از بحثی طولانی، به تصمیمی متفق القول در خصوص پیشنهاد رسیدیم.

39 **Appreciate** (۱) درك کردن / قدردانی کردن (۲) افزایش یافتن (از لحاظ ارزش)

I) I **appreciate** your help.

از کمک شما سپاسگزارم.

40 **Revise** Synonym (s): review (۱) بازبینی کردن (۲) (درس و غیره) مرور کردن / دوره کردن

I) Her publishers made him **revise** his manuscript two times.

ناشرین او، ۲ بار، مجبور به بازبینی دست نوشته‌هایش شدند.

41 **Crucial** Synonym (s): vital حیاتی / بسیار مهم

I) It was a **crucial** decision for him.

این موضوع برای او يك تصمیم سرنوشت‌سازی بود.

42 **Elude** Synonym (s): evade (۱) دست نیافتن (۲) گریختن / فرار کردن / جیم شدن

I) The thief **eluded** the police.

دزد از دست پلیس فرار کرد.

43 **Exhaust** Synonym (s): tire out (۱) به‌طور کامل مصرف کردن (۲) (کسی را) کاملاً خسته کردن / شدن

I) The world's oil reserves will be **exhausted** in a few decade.

ذخایر نفتی جهان تا چند دهه دیگر تمام خواهد شد. (کامل مصرف خواهد شد.)

44 **Extensive** Synonym (s): widespread (۱) گسترده / فراگیر / پهناور

I) The buildings suffered **extensive** damage.

ساختمان‌ها دستخوش آسیب گسترده‌ای شدند.

45 **Facet** Synonym (s): aspect جنبه / وجه

I) The issues are complex and multi-**faceted**.

این مسائل پیچیده و چندوجهی هستند.

46 **Vestige** Synonym (s): mark اثر / نشانه / باقیمانده

I) There is now no **vestige** of hope that the missing person will be found alive.

در حال حاضر اثری از امید برای اینکه فرد گم شده به‌صورت زنده پیدا شود وجود ندارد.

47 **Shift** Synonym (s): change (۱) تغییر دادن / تغییر (۲) گروه کاری / نوبت

I) Public opinions has **shifted** in his favors.

افکار عمومی به سود او تغییر کرده است.

48 **Suffer** Synonym (s): undergo (۱) درد کشیدن / رنج بردن (۲) متحمل شدن (چیزی نامطلوبی را تجربه کردن)

I) He's been **suffering** from cancer for 4 years.

او به مدت ۴ سال از بیماری سرطان رنج برده است.

II) To suffer hunger.

گرسنگی کشیدن

49 **Reportedly** Synonym (s): obviously **بر اساس آنچه که گفته می‌شود / به قرار مسموع / ظاهراً، از قرار معلوم**

I) Tehran is **reportedly** a very exciting place to live and to study.

بر اساس آنچه که مردم می‌گویند، تهران مکان مهیجی برای زندگی کردن و درس خواندن است.

50 **Divine** **خدایی / الهی / ملکوتی**

I) The **divine** will

مشیت الهی

II) To error is human, to forgive **divine**.

اشتباه کار انسان است و بخشش کار خدا

51 **Endorse** Synonym (s): support / approve **حمایت کردن / تایید کردن / پشت‌نویسی کردن چک**

I) He officially **endorsed** the labour party candidate.

او پشتیبانی خود را از نامزد حزب کارگر رسماً اعلام کرد.

52 **Opponent** Synonym (s): rival **مخالف / حریف / رقیب**

I) He is running ahead his democratic **opponent**.

او از حریف دموکرات خود جلوست.

53 **Bewilder** Synonym (s): perplex **حیران کردن / گیج کردن**

I) The fast movements of our forces **bewildered** the enemy.

حرکات سریع نیروهای ما دشمن را حیران کرد.

54 **Vicious** Synonym (s): cruel / violent / brutal **خشن / بی‌رحم / شرارت‌آمیز / بدجنس**

I) She has a **vicious** stepmother.

او یک نامادری بی‌رحم دارد.

55 **Assimilate** Synonym (s): understand / absorb **(۱) درک کردن (۲) جذب کردن**

I) It will take long time to **assimilate** all these facts.

زمان زیادی خواهد برد تا تمامی این واقع‌ها را درک کنی.

II) In this form vitamins can be easily **assimilated** by the human body.

در این شکل، ویتامین‌ها به آسانی می‌توانند به وسیله بدن انسان جذب گردند.

56 **Ritual** Synonym(s): ceremony **آیین / آیینی**

I) The Indian people always do **ritual** dances.

مردم هندی همیشه رقص‌های آیینی (پرستش‌وار) انجام می‌دهند.

57 **Broaden** Synonym(s): widen **(۱) عریض کردن (۲) گسترده کردن**

I) The government needs to **broaden** it's appeal to voters.

دولت نیاز دارد که جذابیتش را برای رای دهندگان گسترش دهد.

II) To **broaden** the base of the company's activities.

گسترده کردن پایه‌های فعالیت‌های شرکت

58 **Conspicuous** Synonym(s): obvious **آشکار / مشهود / واضح / خودنمایانه**

I) Every time he gives money to a beggar he tries to be **conspicuous**.

هر وقت پول به گدا می‌دهد، سعی می‌کند دیگران آشکارا بفهمند.

59 **Erode** Synonym(s): wear away (۱) دچار فرسایش شدن (۲) تحلیل رفتن

I) The soil around the river has been completely **eroded**.
خاک‌های اطراف رودخانه کاملاً دچار فرسایش شده است.

60 **Burgeon** Synonym(s): prosper شکوفا شدن / رونق گرفتن

I) Spring came and the trees **burgeoned**.
بهار آمد و درختان شکوفا شدند.

61 **Implant** (۱) القا کردن (عقیده و نظر) (۲) قرار دادن يك عضو يا شیء در بدن از طریق جراحی

I) A diamond **implanted** in a gold ring.
يك الماس در يك انگشتر طلا قرار داده شد.

62 **Invoke** Synonym(s): evoke (۱) استناد کردن (۲) تداعی کردن

I) They **invoked** principles of international law to claim ownership of the sunken ship.
آن‌ها به اصول قوانین بین‌المللی استناد کردند تا مدعی مالکیت کشتی غرق شده بشوند.

63 **Mediate** Synonym(s): intercede میانجی‌گری کردن / وساطت کردن / پا در میانی کردن

I) He **mediated** the implementation of a case - fire.
او برای ایجاد آتش بس میانجی‌گری کرد.

64 **Mention** Synonym(s): state ذکر کردن / اشاره کردن

I) The least **mention** of her husband's name upset her.
کمترین اشاره به نام شوهرش او را آزرده می‌کرد.

65 **Disperse** Synonym(s): scatter پراکنده کردن / پخش کردن / پاشاندن

I) Our regiment was **dispersed** by the enemy attack.
حمله دشمن هنگ ما را تارومار کرد.

66 **Emphasize** Synonym(s): highlight تاکید کردن / اهمیت دادن

I) He **emphasized** that I should take you too.
او تاکید کرد که شما را هم ببرم.

67 **Revive** Synonym(s): revitalize احیا کردن / زنده کردن / تازه شدن

I) The rain **revived** the drooping plants.
باران به گیاهان پژمرده جان تازه بخشید.

68 **Commence** Synonym(s): begin / start آغاز کردن / شدن

I) The course **commences** with a one week introduction to English.
این دوره با پیش‌درآمدی بر زبان انگلیسی آغاز می‌گردد.
II) The academic year **commences** in September.
سال تحصیلی در سپتامبر آغاز می‌شود.

69 **Prevalent** Synonym(s): widespread رایج / شایع

I) These diseases are more **prevalent** among old people.
این بیماری‌ها در میان افراد سالخورده شایع‌تر می‌باشند.

- 70 Erratic** Synonym(s): unpredictable / irregular نامنظم / بی‌برنامه / غیرقابل پیش‌بینی
- I) Heating was difficult owing to **erratic** supplies of gas, electricity and water.
به دلیل تامین نامنظم گاز، برق و آب، گرمایش دشوار بود.
- II) We passed to the **erratic** course of the river.
ما از مسیر پرپیچ و خم رودخانه گذشتیم.
-
- 71 Dwell** Synonym(s): inhabit زندگی کردن / ساکن بودن (مقیم جایی بودن)
- I) He **dwells** in a cottage for a long time.
او مدت زیادی است که در یک کلبه زندگی می‌کند.
-
- 72 Dominant** Synonym(s): leading چیره / مسلط / برتر / غالب
- I) They had been oppressed by a more **dominatrices**.
آن‌ها توسط نژاد مسلط‌تری مورد ظلم قرار گرفته بودند.
-
- 73 Prime** Synonym(s): main / chief (۱ اصلی ۲) دوره اوج
- I) Smoking is the **prime** cause of a disease.
سیگار کشیدن علت اصلی یک بیماری است.
-
- 74 Drab** Synonym(s): boring بی‌درنگ و روح / ملالت‌آور / خسته‌کننده
- I) She was dressed in **drab** colors.
او لباس رنگ و رو رفته‌ای به تن داشت.
-
- 75 Elaborate** Synonym(s): complex - explain (۱ پر جزئیات / مفصل / پیچیده ۲) توضیح دادن
- I) They're making the most **elaborate** preparations for the wedding.
آن‌ها در حال تدارک دیدن مفصل‌ترین آماده‌سازی‌ها برای مراسم ازدواجشان می‌باشند.
- II) This motor has a very **elaborate** structure.
این موتور ساختار پیچیده‌ای دارد.
-
- 76 Complication** Synonym(s): difficulty مشکل / معضل / اشکال / پیچیدگی
- I) The fact that the ship was late added a further **complication** to their trip.
این واقعیت که کشتی تاخیر داشت، مشکل مضاعفی برای سفر آن‌ها ایجاد کرد.
-
- 77 Obese** Synonym(s): overweight بسیار چاق
- I) At least 40% Iranians are considered **obese**.
حداقل ۴۰ درصد ایرانی‌ها بسیار چاق محسوب می‌گردند.
-
- 78 Dramatic** (۱ شدید (زیاد و ناگهانی) ۲) هیجان برانگیز ۳) مربوط به هنرهای نمایشی
- I) Computers have brought **dramatic** changes to the companies.
کامپیوترها تغییرات شدیدی را در شرکت‌ها ایجاد کرده‌اند.
- II) Some of the most **dramatic** events in Italy history happened There.
برخی از مهیج‌ترین رویدادهای تاریخ ایتالیا در آن‌جا رخ داده است.
-
- 79 Vigorous** Synonym(s): energetic / forceful (۱) شدید / پرانرژی (انرژی بر) ۲) قوی و سالم
- I) According to a recent survey, a quarter of people over 18 get no **vigorous** exercise at all
بر اساس یک بررسی جدید، یک چهارم از افراد بالای ۲۱ سال هیچ گونه تمرین ورزشی **انرژی بری** انجام نمی‌دهند.
- II) A **vigorous** young woman.
یک زن جوان قوی و سالم

80 Abolish Synonym(s): cancel **منسوخ کردن / لغو کردن / برانداختن**
I) They **abolished** slavery. آن‌ها برده‌داری را منسوخ کردند.

81 Frank Synonym(s): honest **راستگو / رك / صادقانه**
I) We had **frank** discussions. ما مذكرات صادقانه‌ای داشتیم.

82 Pollute Synonym(s): contaminate **آلوده کردن / آلوده**
I) Cars and factories **pollute** the city's air. اتومبیل‌ها و کارخانه‌ها هوای شهر را آلوده می‌کنند.

83 Prohibit Synonym(s): forbid **ممنوع کردن / منع کردن / ممانعت کردن**
I) Lack of money **prohibits** the completion of the project. فقدان پول از تمام شدن آن پروژه ممانعت می‌کند.

84 Urgent Synonym(s): pressing **فوری / اورژانسی / اضطراری**
I) Many people are in **urgent** need of food and water in this area. بسیاری از مردم نیاز **فوری** به غذا و آب در این منطقه دارند.

85 Augment Synonym(s): increase **افزایش دادن / افزودن**
I) To **augment** his income, he works at night, too. به منظور **افزودن** در آمدش، شب هم کار می‌کند.

86 Distinct Synonym(s): discrete **(۱) متمایز / مجزا / متفاوت (۲) کاملا واضح و قابل توجه**
I) S'adi's style is quit **distinct** from that of Hafez. سبک سعدی کاملا با سبک حافظ تفاوت دارد.
II) There's **distinct** smell of cigarettes in here. در این جا به طرز **واضحی** بوی سیگار می‌آید.

87 Hazardous Synonym(s): perilous **خطرناك**
I) It was a **hazardous** patrol duty through mine fields. آن يك مأموریت گشتی **خطرناك** از میان زمین‌های مین‌گذاری شده بود.

88 Dormant Synonym(s): inactive **غیرفعال (دارای پتانسیل فعال شدن) / خفته / خاموش**
I) The long – **dormant** volcano has recently shown signs of erupting. این کوه آتشفشانی که مدت‌هاست **غیرفعال** است، اخیرا نشانه‌هایی از فوران را از خود بروز داده است.
II) Some diseases stay **dormant** for a long time. برخی بیماری‌ها مدت زیادی در حالت **غیرفعال** باقی می‌مانند.

89 Rudimentary Synonym(s): elementary **ابتدایی / مقدماتی**
I) I have a **rudimentary** understanding of principles of physics. من فهم **ابتدایی** از اصول بنیادی علم فیزیک دارم.

90 **Superficial** Synonym(s): Shallow **سطحی / کم ژرف**

- I) Don't worry, it is a **superficial** burn. نگران نباش، آن يك سوختگی **سطحی** است.
- II) There are **superficial** similarities between the two planes, but actually they're quite different in terms of performance. شباهت‌های **ظاهری (سطحی)** میان این دو هواپیما وجود دارد، او در واقع از لحاظ عملکرد کاملا متفاوت است.

91 **Aggravate** Synonym(s): irritate **(۱) بدتر کردن (۲) عصبانی کردن**

- I) Air pollution may **aggravate** a person's illness. آلودگی هوا ممکن است بیماری يك فرد را **بدتر** کند.
- II) What really **aggravates** me is the way he behaves to me. چیزی که واقعا مرا **عصبانی می‌کند**، نحوه رفتار کردن او با من است.

92 **Persist** Synonym(s): persevere **(۱) پافشاری کردن / اصرار کردن (۲) باقی ماندن**

- I) To error is human but to **persist** in error is diabolic. اشتباه کردن کار انسان است ولی **اصرار** در اشتباه کردن کار شیطان است

93 **Wound** Synonym(s): hurt – injury **(۱) مجروح کردن / زخمی کردن (زخم / جراحت) (۲) ناراحت کردن**

- I) Ten people were killed and many others were seriously **wounded** in the war. در این جنگ ۱۰ نفر کشته و بسیاری دیگر به شدت **مجروح شدند**.
- II) She was deeply **wounded** by their comments. اظهارات آن‌ها عمیقا او را **ناراحت کرد**.

94 **Fatal** Synonym(s): mortal **مهلك / کشنده / مرگبار**

- I) A sudden shock could be **fatal** to anyone. يك شوک ناگهانی می‌تواند برای هر فردی **مهلك** باشد.
- II) It was a **fatal** mistake that you did. تو اشتباه **مرگباری** را انجام دادی.

95 **Currency** **(۱) پول رایج (۲) رواج**

- I) Local banks give better rates for converting your traveler's checks into foreign **currency**. بانک‌های محلی نرخ‌های بهتری برای تبدیل چک‌های مسافرتی به ارزهای **رایج** خارجی ارائه می‌دهند.
- II) Her poems enjoyed wide **currency** during the last decades. در طی دهه‌های گذشته شعرهای او از **رواج** گسترده‌ای برخوردار گردید.
- III) She spent foreign **currency**. او **ارز** خارجی خرج کرد.

96 **Lasting** Synonym(s): permanent **همیشگی / ماندگار**

- I) The medicines make you feel better for a while but the effect isn't **lasting**. این داروها باعث می‌شوند که شما برای مدتی احساس بهتری داشته باشید اما تاثیرشان **همیشگی** نیست.

97 **Underestimate** Synonym(s): undervalue **دست کم گرفتن / کم اهمیت پنداشتن**

- I) Don't ever **underestimate** the strength of the enemy. هرگز قدرت دشمن را **دست کم** نگیر.

98 **Evidence** Synonym(s): proof **گواه / مدارک / شاهد**

- I) On the **evidence** of many people who were there. بنابر **مدرك و گواهی**، اشخاص زیادی در آنجا بودند.
II) Do you have any **evidence**? آیا دلیل و **مدركی** داری؟

99 **Solitary** Synonym(s): lonely / alone **تنها / یکه و تنها**

- I) There was a **solitary** traveler at the station. يك مسافر **تنها** در ایستگاه بود.

100 **Hesitate** Synonym(s): waver **تردید داشتن / درنگ کردن**

- I) She was still **hesitating** over whether to leave or not. او هنوز در خصوص اینکه برود یا نه **تردید داشت**.
II) No qualified student should **hesitate** to register. هیچ دانشجوی واجد شرایطی نباید در ثبت نام **تردید کند**.

101 **Fictional** Synonym(s): imaginary **تخیلی / خیالی / وهم**

- I) A **fictional** writing يك نوشته **تخیلی**
II) You have to be careful to separate fact from **fiction**.
تو باید در جدا کردن واقعیت از **تخیل** مراقب باشی. (دقت کنی)

102 **Harvest** Synonym(s): crop **فصل (زمان) برداشت / محصول / برداشت**

- I) We had a good **harvest** last year. پارسال **برداشت** خوبی داشتیم.

103 **Settle** **۱) فرو نشاندن / آرام گرفتن (۲) توافق کردن (۳) تسویه کردن / پرداخت کردن (۴) ساکن شدن / مقیم شدن (۵) تثبیت کردن**

- I) The weather is expected to **settle** towards the end of the day.
انتظار می‌رود که تا انتهای روز هوا **آرام شود**.
II) They haven't yet **settled** when the wedding is going to be.
آنها هنوز در خصوص زمان برگزاری مراسم ازدواج **توافق نکرده‌اند**.
III) After they got married, they **settled** in paris بعد از اینکه آنها ازدواج کردند در پاریس **ساکن شدند**.

104 **Impressive** Synonym(s): magnificent **تحسین برانگیز / مؤثر / شگفت‌انگیز**

- I) It is an **impressive** collection of short poems. آن مجموعه‌ای **تحسین برانگیز** از اشعار کوتاه است.

105 **Gigantic** Synonym(s): huge / colossal / massive **بسیار بزرگ / عظیم**

- I) A **gigantic** building ساختمان **عظیم**

106 **Contemplate** Synonym(s): consider **تفکر کردن**

- I) She had even **contemplated** suicide. او حتی به خودکشی هم **فکر کرده بود**.
II) The idea of famine is too awful to **contemplate**.
ایده قحطی بیش از حد وحشتناک است که بشود به آن **فکر کرد**.

107 **Accelerate** **شتاب بخشیدن / سرعت دادن / تسریع کردن**

- I) The rate of inflation is **accelerating** fast. نرخ تورم به **سرعت** افزایش می‌یابد.

108 Sacrifice Synonym(s): hurt – injury **فدا کردن / قربانی کردن**

- I) She brought five children up single – handedly, often at great personal **sacrifice**.
او پنج کودک را دست تنها بزرگ کرد، غالباً با **فداکاری** شخصی زیاد.
II) They **sacrificed** a goat to the gods.
آنها يك بز را **قربانی** خدایان کردند.

109 Incline **تمایل داشتن / گرایش داشتن / شیب دار شدن**

- I) As we grow older we **incline** to traditional ways.
بیرتر که می شویم به روش های سنتی **گرایش** بهتری پیدا می کنیم.

110 Flaw Synonym(s): defect **عیب / نقص**

- I) It was half price because of a slight **flaw**.
به دلیل **نقصی** کوچک، قیمت آن نصف بود.
II) This book is full of **flaws**.
این کتاب پر از **نقایص** است.

111 Excel **برتر بودن / بهتر بودن / سرآمد بودن**

- I) The Italians **excelled** in music and the Dutch in painting.
ایتالیایی ها در موسیقی و هلندی ها در نقاشی **سرآمد** بودند.

112 Compete Synonym(s): contend **رقابت کردن / مسابقه دادن**

- I) Both sons **compete** for their mother's attention
هر دوی پسرها برای جلب توجه بیشتر مادرشان **رقابت** می کنند.

113 Menace Synonym(s): threat **تهدید / تهدید کردن**

- I) The greatest **menace** to world peace is war.
بزرگترین **تهدید** برای صلح جهانی جنگ است.

114 Tendency Synonym(s): inclination **تمایل / گرایش**

- I) Ali's **tendency** to get fat is dangerous.
استعداد علی به چاق شدن خطرناک است.

115 Mount Synonym(s): increase **(۱) سازماندهی کردن / ترتیب دادن (۲) افزایش یافتن / بالا رفتن**

- I) Slowly he **mounted** up the steps.
به آهستگی از پله ها **بالا رفت**.
II) His soul **mounted** to heaven.
روحش به آسمان **صعود** کرد.

116 Constant Synonym(s): stable **ثابت / پیوسته / استوار - پایدار**

- I) The fridge keeps food at a **constant** temperature.
یخچال، غذا را در دمایی **ثابت** حفظ می نماید.
II) The speed of light is always **constant**.
سرعت نور همیشه **ثابت** است.

117 Critical Synonym(s): vital / crucial **(۱) انتقادی (۲) بسیار مهم (حیاتی) (۳) بحرانی / وخیم**

- I) He was very **critical** of the way you behaved..
او از طرز رفتار تو خیلی **انتقاد** کرد.
II) Her illness is **critical**.
بیماری او **وخیم** است.

- 118 Obvious** Synonym(s): apparent / evident آشکار / واضح / بدیهی
- I) It's **obvious** that Ali is in love with Maryam. واضح است که علی عاشق مریم شده است.
- II) His yawning made it **obvious** that he was not interested. خمیازه او آشکار کرد که او علاقمند نیست.
-
- 119 Diverse** Synonym(s): various گوناگون / متنوع
- I) A nation of such **diverse** racial origins is so interesting. ملتی دارای ریشه‌های نژادی چنان متفاوت خیلی جالب است.
-
- 120 Distinguish** (۱) تشخیص دادن / تمایز قائل شدن (۲) برجسته کردن / ممتاز کردن
- I) He can't **distinguish** between colors. او رنگ‌ها را تشخیص نمی‌دهد.
-
- 121 Intervene** Synonym(s): get involved مداخله کردن
- I) The mayor **intervened** personally to stop the hotel being closed. شهردار شخصا برای جلوگیری از بسته شدن هتل مداخله کرد.
- II) I **intervened** between those who people who were quarrelling من آن دو نفری را که با هم دعوا می‌کردند از هم جدا کردم.
-
- 122 Conscious** Synonym(s): aware هشیار / آگاه / متوجه
- I) I became **conscious** of a police watching me. متوجه یک پلیس شدم که مراقب من بود.
- II) He became **conscious** of his wife's inquisitive looks. او متوجه نگاه‌های کنجکاوانه زنش شد.
-
- 123 Intuitive** Synonym(s): instinctive شهودی / ادراکی
- I) An **intuitive** fact. واقعیت شهودی
- II) To know something **intuitively**. چیزی را به صورت ادراکی دانستن / از روی شیم دانستن
-
- 124 Retrieve** Synonym(s): recover بازیابی کردن / بازیافتن / دوباره به دست آوردن
- I) She **retrieved** her lost suitcase from the airport storehouse. مرغابی تیر خورده، گم شد، اما سگ شکاری او را بازیافت.
- II) The shot duck got lost, but the ting dog **retrieved** it. او چمدان گم شده خود را از انبار فرودگاه پس گرفت.
-
- 125 vicinity** Synonym(s): neighborhood مجاورت / نزدیکی
- I) There are two school in close **vicinity** of the airport. دو مدرسه بسیار نزدیک به هم در مجاورت فرودگاه هستند.
-
- 126 Conclude** Synonym(s): end / terminate (۱) پایان دادن (ختم کردن) (۲) نتیجه‌گیری کردن
- I) He **concluded** his essay with a poem by sadi. او مقاله خود را با شعری از سعدی پایان داد.
-
- 127 Challenge** Synonym(s): problem (۱) چالش (به چالش کشیدن) (۲) به مبارزه طلبیدن
- I) Ali **challenged** his opponent to a duel. علی حریف خود را به جنگ تن به تن دعوت کرد.

128 **Convenient** Synonym(s): fitting / handy (۱) مناسب (راحت) ۲) نزدیک و در دسترس

I) It's very **convenient** that we live near the subway.

خیلی مناسبه که ما در نزدیکی مترو زندگی می‌کنیم.

II) My office is very **convenient** for your home. It's only a two-minute walk.

اداره من خیلی نزدیک به خانه تو است، صرفاً با دو دقیقه پیاده‌روی می‌رسید.

129 **Reveal** Synonym(s): disclose / divulge آشکار کردن / نشان دادن / فاش و برملا کردن

I) His trembling voice **revealed** his anxiety.

صدای لرزانش نگرانی او را نشان می‌داد.

130 **Acquisition** Synonym(s): gaining , purchase اکتساب / فراگیری ۲) خریداری ۳) کسب شده / تملک یافته

I) The society is holding an exhibition of old **acquisitions**.

جامعه در حال برگزاری نمایشگاهی از موارد قدیمی - باستانی به‌دست آمده می‌باشد.

II) The **acquisition** of learning is so important.

کسب دانش بسیار مهم است.

131 **Simulate** Synonym(s): model شبیه‌سازی کردن / وانمود کردن / همگون کردن

I) An insect is **simulating** a leaf.

حشره خودش را همگون (شبیه) برگ می‌کند.

132 **Appropriate** (۱) مناسب ۲) سرقت کردن ۳) اختصاص دادن (خصوصاً پول)

I) The company has **appropriated** millions of dollars for the project.

شرکت میلیون‌ها دلار برای این پروژه اختصاص داده است.

II) This suit is not **appropriate** for tonight's party.

این لباس برای مهمانی امشب مناسب نیست.

133 **Clarify** Synonym(s): make clear توضیح دادن / روشن کردن / واضح کردن

I) This matter needs further **clarification**.

این موضوع نیاز به توضیح بیشتر دارد.

134 **Distort** Synonym(s): deform از شکل طبیعی خارج کردن / تحریف کردن

I) Tall buildings can **distort** metals. ساختمان‌های بلند می‌توانند فلزات را از شکل طبیعی خود خارج نمایند.

135 **Prosperous** Synonym(s): affluent / thriving شکوفا / پررونق / موفق / ثروتمند

I) IRAN is a **prosperous** country.

ایران یک کشور آباد است.

II) Gradually persa became **prosperous**.

به تدریج کار پارسا گرفت. (رونق یافت).

136 **Discrete** Synonym(s): separate جدا / مجزا

I) Society consists of a mass of **discrete** and distinct individuals.

اجتماع عبارت است از: توده‌ای از افراد مجزا و مشخص.

137 **Permeate** Synonym(s): pervade نفوذ کردن / فراگیر شدن / رسوخ کردن

I) Corruption has **permeated** every part of that ministry.

فساد به کلیه بخش‌های آن وزارتخانه رسوخ کرده است.

- 138 Trigger** Synonym(s): activate **به راه انداختن / موجب شدن / فعال کردن**
I) His speech **triggered** the riot. سخنرانی او موجب شورش شد.
-
- 139 Component** Synonym(s): element **جزء / بخش / مؤلفه**
I) Fresh fruit and vegetables are an essential **component** of a healthy diet.
میوه تازه و سبزیجات بخش اساسی از یک رژیم غذایی سالم می‌باشند.
-
- 140 Exaggerate** Synonym(s): overstate / magnify **اغراق کردن / مبالغه کردن / بزرگ کردن**
I) She **exaggerated** her own daughter's virtues. (مبالغه می‌کرد). او محسنات دختر خود را بزرگ می‌کرد.
-
- 141 Mediocre** Synonym(s): ordinary **معمولی / نه خیلی خوب / متوسط**
I) She is a writer of **mediocre** talent. او نویسنده‌ای با استعداد متوسط است.
-
- 142 Weird** Synonym(s): bizarre / peculiar **عجیب**
I) She wore a **weird** costume. او جامه عجیب و غریبی پوشیده بود.
-
- 143 Prominent** Synonym(s): famous / renowned **مشهور / برجسته / نمایان / چشمگیر**
I) New books are displayed in a **prominent** position on tables at the front of the shop.
کتاب‌های جدید در موقعیتی چشمگیر روی میزهای واقع در جلوی مغازه نمایش داده می‌شوند.
-
- 144 Reluctant** Synonym(s): unwilling **بی‌میل / روی گردان / بیزار / ناخواه**
I) Some of the older teacher were **reluctant** to use the new equipment.
برخی از معلمان قدیمی‌تر میل به استفاده از تجهیزات جدید نبودند.
II) I was **reluctant** to go to that party. من برای رفتن به آن مهمانی بی‌میل بودم.
-
- 145 Convey** Synonym(s): transmit **۱) رساندن (فکر، احساسات و ...) ۲) منتقل کردن**
I) The goods are usually **conveyed** by ships. کالاها معمولاً از طریق کشتی‌ها منتقل می‌گردند.
II) This word does not **convey** your meaning. این واژه معنی مورد نظر شما را نمی‌رساند.
-
- 146 Sufficient** Synonym(s): adequate **کافی، رضایت بخش**
I) A word to the wise is **sufficient**. عاقل را اشارتی کافیت.
-
- 147 Conventional** Synonym(s): traditional **سنتی / متعارف / عرفی**
I) He is very **conventional** in clothing. او در لباس پوشیدن بسیار تابع عرف است.
-
- 148 Exceed** Synonym(s): go beyond **متجاوز شدن / بیشتر بودن / تخطی کردن**
II) You should not **exceed** the speed limit. شما نباید از سرعت مجاز تخطی کنید. (تجاوز کنید).
-
- 149 Complex** Synonym(s): complicated / intricate **۱) پیچیده ۲) مجموعه**
I) This country has one of the best leisure **complexes** in the world
این کشور از بهترین مجموعه‌های تفریحی در دنیا برخوردار است.
II) It was a very **complex** mathematical problem. مسأله ریاضی بسیار پیچیده بود.

- 150 Rigid** Synonym(s): inflexible **صلب / انعطاف‌ناپذیر / سخت / محکم**
- I) The framework of the aircraft must be **rigid** yet light.
چارچوب (قاب / استخوان‌بندی) هواپیما می‌باید **صلب** و در عین حال سبک باشد.
- II) I attached the legs **rigidly** to the table.
پایه‌ها را **محکم** به میز وصل کردم.
-
- 151 Innovate** Synonym(s): invent **نوآوری کردن / ابداع کردن**
- I) The teachers **innovated** a new method teaching.
آن معلم‌ها یک **متد جدید** تدریس را **ابداع** کردند.
-
- 152 Corrode** Synonym(s): decay **دچار خوردگی شدن / دچار زنگ زدگی شدن / پوسیدن**
- I) Iron tends to **corrode** faster in a salty atmosphere, such as by the ocean.
آهن در فضاهای نمکی نظیر (فضاهای) همجوار اقیانوس سریع‌تر **دچار خوردگی** می‌گردد.
-
- 153 Derive** Synonym(s): obtain **به‌دست آوردن از چیزی / مشتق شدن از / ناشی شدن**
- I) The mill **derives** its energy from the water fall.
آسیاب نیروی خود را از آبشار **می‌گیرد**. (نیرو از آبشار ناشی می‌شود.)
-
- 154 Expedite** Synonym(s): accelerate **تسریع کردن / تعجیل کردن / تسهیل کردن**
- I) This road will **expedite** traffic.
این راه رفت و آمد را **تسهیل** می‌کند.
-
- 155 Postpone** Synonym(s): delay / put off **به تعویق انداختن / به بعد موکول کردن**
- I) They're had to **postpone** going to Italy because the children are ill.
از آن جایی که بچه‌ها مریض هستند، آنها **مجبور** شدند که رفتن به ایتالیا را **به تعویق** اندازیم.
- II) The party was **postponed** to next Wednesday.
مهمانی به **چهارشنبه** دیگر **موکول** شد.
-
- 156 Denounce** Synonym(s): condemn **(۱) محکوم کردن (زیر سوال بردن) (۲) متهم کردن**
- I) The world must **denounce** injustice and oppression.
دنیا باید بی‌عدالتی و ظلم را **محکوم** نماید.
- II) The UN **denounced** their aggression.
سازمان ملل تعرض آنها را **محکوم** کرد.
-
- 157 Resent** Synonym(s): dislike **رنجیدن / آزرده شدن / دلخور شدن**
- I) I **resent** what you said about my sister.
از آن چه که درباره خواهرم **گفتی** **دلخور** شدم.
-
- 158 Consent** Synonym(s): permit **رضایت / رضایت دادن / راضی شدن / تن در دادن**
- I) She finally **consented** to the sale of her jewelry.
او بالاخره به فروش جواهراتش **رضایت** داد.
-
- 159 Preserve** Synonym(s): protect / maintain **حفظ کردن / نگه داشتن / حفاظت کردن**
- I) They gave their lives to **preserve** this republic.
آنان جان خود را دادند تا از این جمهوری **حفاظت** کنند.
-
- 160 Implement** Synonym(s): execute **(۱) اجرا کردن / پیاده ساختن (۲) ابزار**
- I) Garden / household / agricultural **implements**.
ابزار باغبانی / خانه‌داری / کشاورزی
- II) The government is going to **implement** reforms.
دولت اصلاحات را **اجرا** خواهد کرد.

- 161 Amaze** Synonym(s): astonish / astound متحیر کردن / شگفت زده کردن
- I) It **amazes** me to think that John is now in charge of the company
فکر کردن به این که در حال حاضر جان مسئول شرکت است مرا متحیر می‌نماید.
- II) Her **amazed** look after seeing the letter was fantastic. حالت شگفت زده او پس از دیدن نامه عالی بود.
-
- 162 Chiefly** Synonym(s): mainly عمدتاً
- I) She lived abroad for years, **chiefly** in France. او سال‌ها خارج از کشور زندگی کرد، عمدتاً در فرانسه.
-
- 163 Curious** Synonym(s): strange / inquisitive (۱) کنجکاو (۲) عجیب
- I) A **curious** thing happened to her last week. هفته گذشته برای او اتفاق عجیبی افتاد.
- II) We have a **curious** neighbor. ما یک همسایه فضول داریم.
-
- 164 Immense** Synonym(s): huge / gigantic / vast / massive عظیم / بسیار بزرگ
- I) There is an **immense** forest in Amazon. در آمازون یک جنگل عظیم وجود دارد.
-
- 165 Commonplace** Synonym(s): ordinary (۱) عادی / معمولی (۲) حرف تکراری
- I) Jet travel is now **commonplace**. سفر با هواپیماهای جت این روزها عادی و معمولی است.
-
- 166 Feasible** Synonym(s): possible امکان‌پذیر / شدنی / عملی / ممکن
- I) It is **feasible** to have security cameras in every part of the company
امکان‌پذیر است که دوربین‌های امنیتی را در تمامی بخش‌های شرکت داشته باشیم.
-
- 167 Accurate** Synonym(s): precise دقیق / صحیح
- I) We hope to become more **accurate** in predicting earthquakes.
ما امیدواریم که در پیش‌بینی زلزله‌ها دقیق‌تر گردیم.
-
- 168 Retain** Synonym(s): maintain نگه داشتن / حفظ کردن
- I) These flowers **retain** their freshness for a long time. این گل‌ها تازگی خود را تا مدت‌ها حفظ می‌کنند.
-
- 169 Thorough** Synonym(s): complete / exhaustive (۱) دقیق و مفصل (۲) کامل / خیلی زیاد
- I) The doctor did a **thorough** checkup. دکتر یک معاینه دقیق و کامل انجام داد.
-
- 170 Detect** Synonym(s): discover تشخیص دادن / پی بردن / کشف کردن
- I) I **detected** the flaws in her reasoning. به کاستی‌های استدلال او پی بردم.
-
- 171 Defect** Synonym(s): flaw / deficiency عیب / نقص
- I) Investigators found a **defect** in the design of the train. بازرسان نقصی را در طراحی قطار یافتند.
-
- 172 Comprehensive** Synonym(s): inclusive جامع / کامل
- I) The professor is trying to make the university's policy more **comprehensive**.
پروفسور در تلاش است تا سیاست دانشگاه را جامع‌تر نماید.

- 173 Defraud** Synonym(s): deceive **کلاهبرداری کردن / گول زدن**
 I) She was **defrauded** of her money by her so-in-law. دامادش پول او را به کلاهبرداری از چنگش درآورد. .
-
- 174 Adjacent** Synonym(s): nearby **همجوار / نزدیکی / همسایگی**
 I) We lived in a house **adjacent** to a river. ما در خانه‌ای که همجوار با یک رودخانه بود زندگی کردیم.
-
- 175 Integral** Synonym(s): fundamental **اساسی / بنیادی / جدایی ناپذیر**
 I) Statistics are **integral** to medical research. دانشمندان عامل اساسی برای تحقیقات پزشکی هستند.
-
- 176 Baffle** Synonym(s): confuse **گیج کردن / سردرگم کردن / حواس کسی را پرت کردن**
 I) The murders **baffled** the police. آن آدم‌کش‌ها پلیس را سردرگم کردند.
-
- 177 Enhance** Synonym(s): improve **ارتقا دادن / بهبود بخشیدن / افزودن**
 I) The music **enhanced** our enjoyment of the dinner. موسیقی لذت ما را از شام بیشتر کرد.
-
- 178 Intrigue** Synonym(s): plot **(۱) مجذوب کردن (۲) دسیسه کردن (توطئه کردن)**
 I) While King Richard was abroad, the barons had been **intriguing** against him.
 هنگامی که پادشاه ریچارد در خارج از کشور بود، اشراف سرگرم **توطئه کردن** بر علیه او بودند.
 II) He **intrigued** against his friend. او علیه دوست خودش **توطئه کرد**.
-
- 179 Approach** **رویکرد / نزدیک شدن / نزدیک کردن**
 I) A new **approach** to teaching Learning English. رویکردی جدید در یادگیری انگلیسی
 II) The time of departure is **approaching**. زمان عزیمت **نزدیک می‌شود**.
-
- 180 Neglect** Synonym(s): ignore / overlook **نادیده گرفتن / غفلت کردن**
 I) To **neglect** the advice of others. نصیحت دیگران را نادیده گرفتن
 II) She **neglected** her clothes and hair. او به سر و وضع خود توجه نمی‌کند.
-
- 181 Infinitesimal** Synonym(s): tiny / minute **بسیار کوچک / ناچیز**
 I) The amounts of electricity were **infinitesimal** there. میزان الکتریسیته در آنجا بسیار ناچیز بود.
-
- 182 Proportion** Synonym(s): plot **نسبت / تناسب**
 I) Women make up a large **proportion** of our country.
 زنان **بخش (نسبت) عظیمی** از کشور ما را تشکیل می‌دهند
 II) The punishment should be **proportional** to crime. تنبیه می‌باید **متناسب** با جرم باشد.
-
- 183 Sequence** Synonym(s): succession **توالی / ترتیب / تسلسل**
 I) Their names are listed in a chronological **sequence**. سؤالات می‌باید در یک **ترتیب** منطقی پرسیده شوند.

184 **Adjust** Synonym(s): adapt – regulate (۱) تطبیق دادن (۲) تنظیم کردن

- I) It took a few seconds for my eyes to **adjust** to the environment.
چند ثانیه زمان برد تا چشمان من با محیط تطبیق پیدا نمایند.

185 **Resilient** Synonym(s): flexible ارتجاعی / انعطاف‌پذیر (در خصوص انسان) / مقاوم

- I) Rubber is **resilient**. لاستیک انعطاف‌پذیر است.

186 **Burden** Synonym(s): load بار / بار مسئولیت / سربار کسی شدن (مزاحم شدن)

- I) I don't want to **burden** them with my problems. نمی‌خواهم با مشکلات خودم مزاحم آن‌ها شوم.
II) The **burden** of responsibility. بار مسئولیت

187 **Evade** Synonym(s): avoid (۱) طفره رفتن (شانه خالی کردن) (۲) دست نیافتن / درک نکردن

- I) Just give him an answer and stop **evading** the question! فقط به او پاسخ بده و طفره نرو.
II) He **evaded** military service. او از خدمت نظام شانه خالی کرد.

188 **Probe** Synonym(s): investigate بررسی کردن / واریسی کردن / کند و کاو کردن

- I) Terrorists questioned her for hours, **probing** for any inconsistencies in her story.
تروریست‌ها در بررسی (جستجوی) هرگونه مغایرتی در داستان او، ساعت‌ها او را مورد بازجویی قرار دادند.

189 **Debate** Synonym(s): discuss بحث / بحث کردن

- I) The Parliament **debated** the new bill. مجلس لایحه جدید را مورد بحث قرار داد.

190 **Extinction** Synonym(s): extermination انقراض

- I) Many species of animals are in danger of **extinction**. بسیاری از گونه‌های حیوانات در خطر انقراض هستند.

191 **Authorize** Synonym(s): permit اجازه دادن / مجوز دادن - جواز دادن

- I) Who **authorized** you to do this? کسی به شما اجازه داد که اینکار را انجام بدهید؟

192 **Relinquish** Synonym(s): abandon دست کشیدن / واگذار کردن / رها کردن

- I) **Relinquishing** power is harder than seizing it. رها کردن قدرت از به‌دست آوردن آن سخت‌تر است.

193 **Deceive** Synonym(s): delude فریب دادن / فریفتن / گول زدن

- I) They **deceived** customers by selling old computers as new computers.
آن‌ها با فروختن کامپیوترهای قدیمی به عنوان کامپیوترهای نو، مشتریان را فریب دادند.

194 **Forbid** Synonym(s): prohibit ممنوع کردن / منع کردن

- I) He is **forbidden** from leaving the country. او از ترک کردن کشور منع گردیده است.
II) Smoking is **forbidden**. استعمال دخانیات ممنوع است.

- 195 Astute** Synonym(s): shrewd **زیرک / زیرک**
 I) He is an **astute** scientist. او یک دانشمند زیرک است.
-
- 196 Constraint** Synonym(s): restriction / limitation **محدودیت / قید - محدودیت - جبر - الزام**
 I) Financial **constraints** on the company are preventing them from employing new staff.
 محدودیت‌های مالی در شرکت، آن‌ها را از استخدام کارمندان جدید باز داشته است.
-
- 197 Contaminate** Synonym(s): pollute **آلوده کردن / کثیف کردن / ناپاک کردن**
 I) Much of the city has been **contaminated** by waste. بخش عمده شهر به‌وسیله زباله‌ها آلوده گردیده است.
-
- 198 Deplete** Synonym(s): diminish **کاستن / کاهش دادن / تحلیل بردن**
 I) The worlds oil reserved will be **depleted** in a few decades.
 تا چند دهه دیگر ذخایر نفت جهان تحلیل خواهد رفت.
-
- 199 Shrink** Synonym(s): contract **(۱) کوچک‌تر شدن (منقبض شدن) (۲) عقب کشیدن (از ترس)**
 I) If you wash these trousers they will **shrink**. اگر این شلوار را بشوری آب خواهد رفت.
 II) The company's sales **shrank**. فروش شرکت کاهش یافت.
-
- 200 Ambiguous** Synonym(s): vague **مبهم - دویپهلو - گنگ**
 I) The results of the experiments were **ambiguous** and they will have to be done again.
 نتایج آزمایشات مبهم بودند و می‌باید مجدداً انجام گردند.
-
- 201 Dispose** Synonym(s): get rid of **(۱) مایل کردن / مستعد کردن / در معرض قرار دادن**
 I) In the past, night air was taught to **dispose** one to sick ness.
 در قدیم معتقد بودند که هوای شب آدم را مستعد بیماری می‌کند.
-
- 202 Assert** Synonym(s): declare / state **قاطعانه اظهار کردن / تصریح کردن / تاکید کردن - ادعا کردن**
 I) The women **asserted** their right to equal treatment. بانوان مدعی حقوق متساوی با مردان بودند.
-
- 203 Vanish** Synonym(s): disappear **ناپدید شدن - غیب شدن**
 I) By the 1920, the Rabbits had **vanished** from the American west.
 تا قبل از دهه ۲۰ خرگوش‌ها در آمریکای غربی ناپدید شده بودند.
 II) His ghost smiled and **vanished** روح او لبخندی زد و غیب شد.
-
- 204 Determined** Synonym(s): resolute **مصمم**
 I) I'm **determined** to get this piece of work finished this week
 من مصمم هستم که این بخش از کار را این هفته تمام کنم
-
- 205 Arbitrary** Synonym(s): illogical **خودسرانه / دلخواهی / غیرمنطقی**
 I) He gave me **arbitrary** orders. او به من دستورهای غیرمنطقی و الکی داد.